

بحث ماهیت و تفسیر ماهیت (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المرحلة الرابعة في الماهية و لواحقها.
و فيه فصول.

فصل في الماهية:

إِنَّ الْأُمُورَ الَّتِي تَلِينَا لِكُلِّ مِنْهَا مَاهِيَّةٌ وَ إِنِّيَّةٌ وَ الْمَاهِيَّةُ مَا بِهِ يُجَابُ عَنِ السُّؤَالِ بِمَا هُوَ
كَمَا أَنَّ الْكَمِّيَّةَ مَا بِهِ يُجَابُ عَنِ السُّؤَالِ بِكُمْ هُوَ فَلَا يَكُونُ إِلَّا مَفْهُومًا كَلِيًّا وَ لَا يَصْدُقُ
عَلَى مَا لَا يُمَكِّنُ مَعْرِفَتَهُ إِلَّا بِالْمَشَاهِدَةِ^۱.

جلد اول اسفار شالوده و چکیده کل مباحث فلسفی

مُعْظَم جلد دوم اسفار در بحث ماهیت است. در

جلد اول بحث در مباحث وجود بود؛ حقیقت وجود،

اوصاف وجود از وجوب و امکان و امتناع و

همین طور بحث راجع به اصالت وجود، وحدت

وجود، تشکیک و تشخیص بود. اینها مسائلی بود که

بسیار مهم بودند و در جلد اول مرحوم آخوند این

مطالب را به نحو مبسوط بیان کردند به طوری که

می شود گفت: جلد اول اسفار شالوده و چکیده کل

مباحث فلسفی است و مباحث دیگر فلسفی همه

برگشت به مباحث جلد اول داده می شود،

من باب مثال در مباحث نفس که بحث از تجرد نفس

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۵ و ۶.

یا عدم تجرد آن و خصوصیات آن هست، برگشتش به مسئله وجود و مراتب وجود در تجرد است یا اینکه در مباحث قوه و فعل که بحث از کیفیت تأثیر علت در معلول دارد، برگشتش به مباحث وجود است.

مباحث علت و معلول بسیار مبحث مهمی است و تمام اینها به حقیقت وجود و به مراتب وجود برمی گردند. لذا یکی از علل تطویل جلد اول پرداختن به این مباحث بود که به نظر می رسد که هرچه صحبت درباره آن بشود شاید کم صحبت شده باشد. در مباحث جلد اول همان طوری که در نظر رفقا هست ما بِالْمُنَاسَبَةِ راجع به ماهیت هم صحبت کردیم و مباحث ماهیت هم می آمد.

مُعْظَم مباحث جلد دوم در بحث ماهیت و لوازم آن

در جلد دوم مرحوم آخوند اکثر مباحث را به ماهیت و لوازم آن اختصاص داده است و به طور مبسوط و فنی به این موضوع می پردازد و طبیعی است که همراه با مسئله ماهیت مسئله وجود هم مطرح خواهد شد؛ زیرا این دو از یکدیگر قابل انفکاک نیستند و به نظر می رسد که تحقیق و تطویل بیشتر در جلد دوم هم جای خودش را دارد.

بسیاری از مطالبی که مورد اختلاف حکماء و مفرّق بین آراء حکماء و عرفاء است از مسائل و مطالب مربوط به ماهیت سرچشمه می‌گیرد و کیفیت تصور ماهیت **کما هی هی** باعث می‌شود که انسان بتواند جایگاه ماهیت در قضایای خارجی و اعیان خارجی را در مرتبهٔ خودش تعیین کند.

تعریف ماهیت

مرحوم آخوند در ابتداء می‌فرماید که ماهیت عبارت از آن چیزی است که در جواب «**ما هو**» گفته می‌شود. وقتی که انسان از یک شیء و از یک عین خارجی سؤال کند که آن چیست، در وهلهٔ اول وجودش مفروغٌ عنه است یعنی نسبت به هستی و نسبت به وجودش بحث ندارد. یا اینکه صرف نظر از آن وجود این صحبت و این سؤال مطرح است، به وجود کاری ندارد که آیا این شیء خارجی موجود هست یا نه، بنابراین این مطلب را که الآن به این کیفیت خدمتتان عرض می‌کنم به خاطر یک اشکالی است که می‌خواهم در اینجا آن اشکال را نسبت به مرحوم آخوند و مرحوم علامه [طباطبائی] مطرح

کنم که وقتی شخصی از حقیقت یک شیء سؤال می‌کند، اصلاً نسبت به وجود او نظری ندارد که آیا این موجود هست یا نه. بله! در بسیاری از موارد انسان وقتی شیء را مشاهده می‌کند و اطلاعی از حقیقتش ندارد لذا مورد سؤال قرار می‌دهد.

من باب مثال الآن این شیء که در دست من هست نمی‌دانم جنسش چیست؛ آهن است؟! پلاستیک است؟! کائوچو است؟! نمی‌دانم! فقط شکلی از او می‌بینم و بعد می‌گویم که این چیست و حقیقتش چیست. فرضاً می‌گویید که پلاستیک یا کائوچو است. یا فرض کنید در مواردی انسان دارویی را می‌بیند و نمی‌داند که قابل استفاده است یا نه، از حقیقتش سؤال می‌کند که آقا این قرص چیست؟ می‌گویند: برای سردرد خوب است؛ استامینوفن یا امثال ذلک است. یا اینکه انسان وسیله‌ای را می‌بیند و نمی‌داند که از این وسیله چه استفاده‌ای می‌شود کرد، راجع به آن سؤال می‌کند. می‌گویند که یک وسیله‌ای است که برای فلان کار در منزل مفید است و باعث تنظیف منزل می‌باشد یا اینکه برای باغچه و غیر آن این وسیله به درد می‌خورد.

این مسئله اغلب به این کیفیت است ولی در خیلی از اوقات انسان حتی اطلاعی بر آن عین خارجی ندارد و سؤالات همیشه به وجود شیء بر نمی‌گردد؛ یعنی وجودِ مسئولُ عنه و معرفّ شرط برای سؤال سائل از ماهیت نیست بلکه صرف تصور این ماهیت و این شیء ولو به نحو ابهام، موجب سؤال است. حالا این تصور گاهی اوقات منطبق بر یک وجود خارجی است و گاهی منطبق نیست. در سؤال از ماهیت هیچوقت سائل آن شیء را مفروغُ الوجود نمی‌داند، به آن کاری ندارد که آیا هست یا نیست. فرض کنید دارویی که قرار است برای یک بیماری درست کنند، هنوز درست نکردند و فقط خبرش می‌آید که سال بعد یک کمپانی می‌خواهد هم‌چنین قرصی را درست کند. شما قبل از اینکه بخواهید سؤال کنید که درست شده یا نشده است یا چه موقعی قرار است درست بشود، از اول می‌گویید که این دارو به چه دردی می‌خورد؟! این دارو چه خاصیتی دارد؟! این کمپانی یک سال دیگر می‌خواهد آن را درست کند و هنوز وجودش در

خارج محقق نیست [اما سؤال می کنید].

پس سائل در سؤال از ماهیت، وجود را شرط برای سؤال نمی داند بلکه یا وجود، خودش فی حدّ نفسه متحقق است یا اینکه وجود متحقق نیست بلکه نظر سائل همیشه در سؤال از ماهیت شیء که حقیقتش چیست عبارت از رسیدن به خصوصیات ذاتیه او و خواص و آثاری که بر او مترتب است می باشد و این مورد نظر سائل است.

مطلب مورد نظر سؤال کننده از ماهیت شیء

حالا با توجه به این مسئله وقتی که سائل از حقیقت یک شیء سؤال می کند که «ما هو» در اینجا می خواهد به همان حدود خارجی او اشاره کند که این حدود و آثار خارجی او چیست. یعنی اگر این شیء بخواهد بنا بر یک قضیه شرطیه در خارج محقق شود چه خصوصیات و چه آثاری دارد؟ این مورد نظر سائل است؛ این مورد نظر سؤال کننده از ماهیت شیء است. راجع به این مطلب، سؤال طبعاً به ذاتیات خود شیء برمی گردد یعنی خود همین شیء که الآن مشاهد و مورد نظر و توجه ماست ذاتیات و مشخصات و خصوصیات که او را از سایر اشیاء

امتیاز می‌دهد چیست، این طبعاً همان ماهیت است که البته ماهیت در واقع همان ماهویت بوده است؛ یعنی آن چیزی که **ما بهِ الشیءُ شیءٌ** است و همان حقیقتی که به واسطه آن حقیقت و معنایی که مورد نظر است آن شیء در خارج ظهور پیدا می‌کند و از مرحله اجمال و ابهام درمی‌آید.

تعریف و تفسیر دیگر از ماهیت

مطلبی که در اینجا هست و باید به آن توجه شود این است که مرحوم آخوند یک تفسیر دیگری را هم برای ماهیت ذکر کردند که این تفسیر دیگر باعث شده است که مطلبی در اینجا مطرح بشود. آن تفسیر این است که می‌فرمایند: گاهی از اوقات ماهیت در جواب «**ما هو**» گفته می‌شود و گاهی اوقات ماهیت پاسخی است که در جواب «**ما بهِ الشیءُ هوَ هو**» [گفته می‌شود] و این دو با همدیگر تفاوت دارند و فرق بین جواب «**ما هو**» و جواب «**ما بهِ الشیءُ هوَ هو**» در این است که در مرحله اول صحبت در خود آن حقیقتی است که وعاء آن حقیقت فقط ذهن است و جایگاهش گرچه در خارج با وجود متحد است ولیکن در حلول در ذهن از آنجایی که آن شیء

خارجی قابل حلول در ذهن نیست یک حقیقتی از آن شیء خارجی که **صورةُ الشيء** هست و ذاتیات آن شیء را به وجود می آورد، آن حقیقت در ذهن نمودار می شود و نقش می بندد و وارد می شود و اسم آن را ماهیت می گذاریم.

بنابراین در این سؤال وجود خارجی مدّ نظر نیست بلکه در این سؤال حدود و ذاتیات آن وجود خارجی و این حقیقتی که وجود خارجی به آن حقیقت ظهور پیدا کرده و خودش را نشان و ارائه داده و به ما می نمایاند که من این هستم و شما به واسطه اطلاع بر این حقیقت آن را از سایر اعیان دیگر امتیاز می دهید [مدّ نظر است].

فرض کنید در اینجا دوتا حیوان باشند و شما نمی دانید که کدام یک از اینها گوسفند و کدام یک از آنها حیوان دیگر است، گرچه می دانید دو حیوان در اینجا هست ولی نمی توانید بین این دو امتیاز بدهید، در صورتی امتیاز بین این دو هست که اطلاع پیدا کنید که یکی از این دو غنم و دیگری بقر است، به بقریت اطلاع پیدا کنید و به غنمیت هم اطلاع پیدا کنید آن وقت در این صورت این مسئله قابل امتیاز

است. حالا اگر شما یک پوششی بر اینها پوشانید؛ یک پوششی بر روی آن حیوان و یک پوششی روی این حیوان که دیدگان شما را از اطلاع بر آنچه که آنها آن هستند حاجب و مانع بشود، ماهیت از شما مخفی شده است. بله! از نقطه نظر ابهام در حیوانیت، ابهامی برای شما نیست و از این نظر می دانید که اینها با چوب و درخت فرق می کنند یعنی خود ماهیت هم دارای مراتبی در ابهام و وضوح است.

از جهت اینکه می دانید که اینها حرکت می کنند می توانید بین اینها و این وجود و درخت، گل، گیاه، آب، سنگ و غیره تفاوت بگذارید ولی از نقطه نظر خصوصیت خود اینها برای شما روشن نیست تا وقتی که پرده و پوشش از روی آنها برداشته بشود و وقتی که برداشته شد شما می فهمید که این گوسفند است و آن هم گاو است که در کنارش هست. پس این اطلاع و علمی که از این مشاهده برای شما حاصل شده است، این اطلاع باعث می شود که واقعاً آن شیء **بِمَا هُوَ هُو** برای شما روشن بشود یعنی آن حقیقتی که دیگر ماوراء او حقیقتی نیست **لَیْسَ وِرَاءَ**

عَبَادَان بَلَدَةً^۱ یعنی ماهیتی که همین گوسفند دارد که دارای این وزن و این خصوصیات است و آن بقری هم که در کنارش هست دارای این خصوصیات است و خودتان دارید این را مشاهده می‌کنید این مسئله به خود ماهیت و حقیقت برمی‌گردد.

گاهی از اوقات در تفسیر ماهیت گفتند که «**مَا بِهِ الشَّيْءُ هُوَ هُوَ**»؛ آن ماهیت عبارت از آن چیزی است که شیء شیئیت خود را به واسطه او به دست می‌آورد یعنی عبارت از همان وجود متشخص است. فرض کنید که الآن من دارم یکی یکی رفقا را می‌بینم که آن گوشه نشسته‌اند و الآن از آن نفر اول یکی یکی شروع می‌شود تا به آخرین نفر می‌رسد و این وجود بدون اینکه من نظری به ماهیت آن بکنم که این ماهیتش چیست [مدنظر من است] مثلاً آیا این شخص ماهیتش با ماهیت [شخصی] که در کنارش هست فرق می‌کند یا هر دو یک ماهیت دارند؟! آیا می‌شود دو تا آدم دو تا ماهیت داشته باشند؟! ظاهراً می‌شود! بله، خدا به دادمان برسد با کارها و

۱. همان آبادان است که عرب زبان‌ها به آن عَبَادَان می‌گویند. (محقق)

اعمالمان! اینهایی که چشم برزخیشان باز شده و حقیقت انسان را به اشکال مختلفه می بینند، آنها می دانند که ممکن است ماهیات افراد هم با همدیگر تفاوت داشته باشد و فرق کند و به ظاهر دارای آثار مشترک باشند!

این تشخیصی که الآن وجود دارد همین تشخیص مورد نظر ماهیت است و دیگر کاری به آثار دیگر نداریم یعنی همین را که الآن دارم با این دو چشمم می بینم و این حقیقت و صورتی که دارد می آید؛ یعنی مابایزاء حقیقتی که دارد می آید مورد نظر من است و طبعاً آن عبارت از وجود است یعنی الآن من اطلاع بر یک وجود پیدا کردم و بعد از اطلاع بر این وجود دیگر سراغ حقیقتش نمی روم. فرض کنید می گویند که این چیست؟ می گوییم که این حیوانی است که دارد راه می رود. دیگر سؤال نمی کنند که این حیوان جزء کدام دسته از حیوانات است یا این انسان جزء کدام دسته از انسانها و کدام صنف از اصناف است. روی این جهت جوابی که داده می شود به تشخیص در وجود برمی گردد و به خود ماهیت

بر نمی‌گردد یعنی وقتی که من سؤال می‌کنم که این
شیء چیست؟ از وجود خارجی او دارم سؤال
می‌کنم نه از ماهیت و خصوصیات او، یعنی در واقع
آن شیء و معرف ما که از او سؤال می‌شود باید یک
تعین خارجی و یک عین خارجی داشته باشد والا از
چیزی که موجود نیست انسان نمی‌تواند سؤال کند.
بنابراین پاسخی که داده می‌شود به وجود متشخص
و متعین بر می‌گردد نه به خصوصیات ذاتیه آن شیء
جدای از آن وجود.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که آن تفسیری که ما
داریم، اعم مطلق از آن ماهیت قبلی می‌شود یعنی هم
بر وجود صادق است که عبارت از وجود متشخصه
است و هم بر خود اشیائی که آنها داری وجود
نیستند، یا اینکه وجودشان وجود مفروع^۱ عنه است یا
اصلاً توجهی به آن وجود ندارند. فرض کنید
می‌گویند که شیئی که قرار است به وجود بیاید
چیست؟ می‌گوییم که آن دارای این خصوصیات
است یا اینکه می‌گوییم که این چیزی که الآن در
جلوی من است و مشاهده می‌کنم چیست؟ این در
واقع به همین وجود متشخص خارجی بر می‌گردد.

مرحوم علامه در اینجا یک حاشیه خوبی دارند که حاشیه مبین و موضّحی است و رفقا طبعاً این را مطالعه می‌کنند.^۱ ایشان در این حاشیه مطلبی را که فرمودند توضیح کلام مرحوم صدرالمتألهین است و آن این است که در مورد ماهیت هنگام سؤال ممکن است دو نظره برای ما مطرح باشد؛ نظره اول این است که اگر آن ذاتیات شیء که آن شیء بخواند وجود خارجی پیدا کند باید با این ذاتیات وجود خارجی پیدا کند و جدای از این نمی‌شود مثلاً غنم یک ذاتیاتی دارد که اگر بخواند وجود خارجی پیدا کند باید همراه با این ذاتیات باشد و جدای از این ذاتیات دیگر غنم نخواهد بود و کلب یا بقر یا شتر خواهد بود، انسان از این ذاتیات سؤال می‌کند و این همان سؤال از ماهیت **بِما هو** است که در جوابش ذاتیات شیء جدای از وجودش به نظر می‌آید، چه اینکه آن وجود، وجود خارجی داشته باشد یا نداشته باشد. بعد ایشان می‌فرمایند که گاهی از اوقات وقتی از ماهیت یک شیء سؤال می‌شود آن عبارت از آن

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۶.

هویت خارجی او است که الآن در خارج متحقق است و آن هویت خارجی که شما دارید او را مشاهده می‌کنید و او دارد در چشم شما می‌آید و از چشم شما به ذهن شما عبور می‌کند، اسم آن هویت خارجی را ماهیت می‌گذارند که منطبقٌ علیه آن عین خارجی است و آن چیزی است که مورد مشاهده شماست. پس با این تفسیرِ دوم وقتی که از شیء سؤال می‌شود شیء اعم از شیء موجود و شیء معدوم می‌شود و به‌طور کلی هر دو دسته را شامل می‌شود و تفسیر دوم نسبت به تفسیر اول عام می‌شود و تفسیر اول خاص می‌شود که عبارت از همان خصوصیات است و بس و این وجود را هم در اینجا دربر می‌گیرد.

با توجه به مطالبی که راجع به ماهیت خدمت رفقا عرض شد به نظر می‌رسد کلام مرحوم علامه در اینجا محل تأمل است و جهتش این است که همان‌طوری که به نظر می‌رسد در مورد ماهیت، سائل نظر به وجود ماهیت ندارد بلکه نظر سائل در مورد ماهیت به خصوصیات، متمایزات، ممیزات، مشخصات و مشخصات این عین خارجی بر فرض

وجود موضوع در قضیه شرطیه است.

به طور کلی وقتی که سائل سؤال می کند که این قرص چیست؟ او به خصوصیات و آثار این قرص کار دارد نه اینکه این قرص موجود است یا موجود نیست، به این کاری ندارد، فقط می خواهد تفاوت بین این دارو و سایر داروها را متوجه بشود و این تفاوت به ذاتیات شیء برمی گردد. حالا از باب اتفاق این شیء خارجی گاهی وجود پیدا کرده است همان طور که در جلوی ما دارویی وجود دارد یا اینکه این شیء خارجی اصلاً وجود ندارد - همان طوری که گفتم - و یک سال دیگر می خواهند آن را بسازند یعنی در این مورد فرض الوجود است که **لو فَرَضَ وجوده** چه خاصیتی دارد، اگر وجودش بعداً بخواید تحقق پیدا کند - الآن موجود نیست - فرقی با سایر داروها چیست که قیمتش گران تر است و چه خصوصیتی دارد؟ می گوئیم که این دارو یک خواصی دارد که بقیه داروها که مانند این هستند، این خواص را ندارند! و قرار است که سال دیگر آمپول آن را بسازند یا قرصش را سال دیگر بسازند.

در سؤال هیچ وقت آن وجود مدنظر نیست لذا همیشه بزرگان گفته اند که بعد از اینکه انسان از سؤال **بِما هو** به خصوصیت آن شیء پی برد، بعد سؤال می کند که این هست یا نیست؟ اینکه سؤال می کند که «هست یا نیست»، بعداً می پرسد. شما وقتی که می خواهید بروید دارو را از داروخانه بخرید چطور می خرید؟ آیا می روید و یک شیشه را از داروخانه برمی دارید و بعد می گوید که آقا پول آن را بگیر؟! یا اول می روید به طبیب داروخانه می گوید که من دارای فلان ناراحتی هستم و این قسمت از بدنم، کبدم، روده ام، سینه ام یا قلبم درد می کند و او از خصوصیات شما سؤال می کند و شما برای او بیان می کنید و وقتی که خصوصیات را گفتید بعد سؤال می کنید که آیا یک هم چنین دارویی که برای این بیماری وجود دارد یا ندارد؟ آن وقت او می گوید که هست یا نیست. اول از هست و بودن دارو سؤال نمی کنید بلکه اول سؤال می کنید که اگر بخواهم دارویی برای این بیماری بخرم باید چه دارویی باشد؟ فرض کنید می گوید که باید دارویی باشد که

در آن پتاسیم باشد، ید یا مواد پایین آورنده فشارخون باشد، ماده‌ای که ضد انعقاد کلاسترول و چربی در پلاکت‌های عروق هست باشد، این دارو با این خصوصیت به درد شما می‌خورد. آن وقت کمی فکر می‌کنید و می‌گویید که شما این دارو را دارید؟ از اول که نمی‌روید این دارو را بردارید بلکه از اول باید ماهیت و خصوصیت این دواء برای شما مشخص بشود و بعد آن وقت از وجود خارجی سؤال کنید! این آن نکته مخفی است که انسان وجود را همیشه در مرتبه متأخر از سؤال قرار می‌دهد، نه در مرتبه متقدم.

بنابراین با توجه به این مطلب دیگر فرقی نیست که ما تفسیر ماهیت را در جواب سؤال **ما هو بیاوریم** که صرف نظر از وجود و عدم وجود خارجی است یا اینکه تفسیر ماهیت را در سؤال **ما به الشیء هو** **هو بیاوریم** که آن شیء که در اینجا هست، آن شیء چه خصوصیات و آثاری دارد.

در واقع مرحوم آخوند و مرحوم علامه - رضوان الله علیهما - شیء را به عنوان امر و عین موجود

خارجی فرض کرده‌اند و پاسخ از **ما بهِ الشیءِ هُوَ** را پاسخ از سؤال وجود متشخص قرار داده‌اند لذا گفته‌اند که این وجود متشخص که دارای یک هویت خارجی است، این وجود متشخص چه آثار و ذاتیاتی دارد. سائل بگوید که **هذا الشیءِ ما هو فی ذاته؟** که سؤال از **ما بهِ الشیءِ هُوَ هُوَ** است و شیئیت در اینجا یک تعین خارجی است که این تعین خارجی اعم از وجود خارجی و وجود مفروض است لذا در اینجا مرحوم آخوند می‌فرماید که این تفسیر دوم نسبت به تفسیر اول عام و خاصّ مطلق است.

تلمیذ: از نظر سائل آن تعین و تشخصی که می‌فرمایید، آن وجود هم منطوی و مخفی است اما سائل به آن التفات ندارد.

استاد: ببینید اصلاً به‌طور کلی ما از ماهیتی که سؤال می‌کنیم، ماهیتی که در هوا است را که سؤال نمی‌کنیم! ماهیتی که معلق در هوا و بدون هیچ انتساب به وجود است که مورد سؤال نیست و به‌درد ما نمی‌خورد! آن یک امر عدمی است. اگر امری وجود پیدا نکند بنابراین سؤال از ماهیت هم سؤال بیخود و لغوی خواهد بود. قطعاً وقتی که سائل از ماهیت یک شیء سؤال می‌کند وجود آن را در نظر دارد نه اینکه صرف خصوصیات و آثار با قطع نظر از

وجود مدّ نظرش باشد، نه! وقتی که سؤال می‌کند آیا چنین دارویی که دارای این خصوصیات باشد هست یا نیست، یعنی چه دارویی برای مرض من مفید است و باید چه خصوصیتی داشته باشد؟ خصوصیات موجوده مدّ نظرش است یا خصوصیات معدومه؟ خصوصیات معدومه که به درد درمان مرض من نمی‌خورد، پس قطعاً سؤالی که سائل از ماهیت می‌کند وجود او مفروغٌ عنه است یعنی کاری به آن ندارد. لذا حتی نسبت به اعیانی که وجود خارجی ندارند، از آنها هم سؤال می‌کند چون محتمل الوجود و متوقع الوجود است و چون توقع وجودش را دارد، از الآن می‌رود سؤال می‌کند و اسمش را در لیست می‌نویسد که وقتی این دوا آمد زودتر برای من بفرستید درحالی که هنوز این دوا و دارو نیست. چرا می‌رود این کار را می‌کند؟! به خاطر اینکه مسئله وجود عین خارجی لازمه سؤال از ماهیت است و وقتی که من می‌دانم یک شیء در خارج اصلاً وجود ندارد و یک امر عدمی است و اصلاً هم وجود پیدا نخواهد کرد، این خودش عدم

مطلق است بنابراین چگونه از این قضیه سؤال می‌کنم؟! مگر اینکه خود انسان بخواهد از خودش شیئی را در عالم تخیل و عالم ذهن خودش بترشد.

تلمیذ: فرق بین التفات و عدم التفات است نه ماهیت و وجود.

استاد: نه.

تلمیذ: چون به آن وجود مخفی التفات ندارد و بعد ملتفت می‌شود.

استاد: عرض بنده در اینجا این است که سائل

اصلاً کاری به وجود ندارد حتی در شیئی که معدوم

هم هست، وجود متوقع آن مورد نظر است یعنی در

آن کُنه ذات و خفاء ذاتی، آن وجود متأخر مورد نظر

هست ولی اصلاً به آن کاری ندارد. می‌گوید که این

الآن وجود داشته باشد یا نداشته باشد من از اول باید

بینم که این عین خارجی چه خاصیتی دارد؟ بعد

آن وقت سراغش می‌روم. حالا این موجود هست

بروم بخرم یا موجود نیست صبر کنم. هیچ وقت به

امر عدمی ماهیت تعلق نمی‌گیرد یعنی هیچ وقت

سائل نمی‌آید از یک امر عدمی سؤال کند.

تلمیذ: این برهان خدشه پیدا می‌کند!

استاد: نه برهان نیست. می‌خواهم بگویم که در

اینجا فرق نمی‌کند؛ بین این دو مطلبی را که مرحوم

علامه توضیح دادند این توضیح هردو یکی است

یعنی در واقع چه از **ما هو** سؤال بشود و چه از **ما به** **الشیء هو هو** سؤال بشود هر دو یکی است، این منظور من است. لذا صدر المتألهین هم که در اینجا گفته است که پاسخی که در جواب **ما به الشیء هو هو** هست عام است نسبت به پاسخی که در جواب **ما هو** است، فقط به **ماهیه الشیء** برمی گردد و این هم به وجود و هم به ماهیت برمی گردد.

معنای «شیء» در مورد باری تعالی

عرض بنده این است که هر دو یکی است چون شیئی که در اینجا هست چه بیاوری و چه نیاوری در دل سائل آن شیء منطوی هست. بالأخره وقتی که سائل از **ما هو** سؤال می کند معنایش این است که **ما هذا الشیء فی ذاته؟** این شیء در قلبش هست حالا در آنجا **ما هو** گفته و او هم **ما به الشیء هو هو** گفته است، فرق نمی کند. شیء در اینجا وجود خارجی نیست که بگویند که این وجود خارجی متشخص، **ما هو؟** شیء یعنی همان **ما به الشیء** شیئاً که حتی در مورد باری تعالی هم داریم: «**شیء**»

لا كالأشياء»^۱ که از شاء یشیء می آید، شاء یشیء

یعنی مورد خواست و مورد توجه و مورد اشاره. **الشیء** را هم شیء می گویند به خاطر اینکه مورد توجه و مورد اشاره و مورد خواست انسان است لذا در مورد خدای تعالی در خطبات امیرالمؤمنین علیه السلام داریم: «**شیء لا كالأشياء**» شیء به معنای ماهیت نیست، شیء به معنای تشخص است؛ هر چیزی که قابل برای تشخص است، حالا این تشخص چه ماهیت داشته باشد مثل ممکنات و چه ماهیت نداشته باشد مثل وجود باری، دیگر در اینجا فرقی نمی کند.

لذا اگر شما از **ما هو** می خواهید خود آن حقیقت را در نظر بیاورید و ذاتیات شیء را بدون شیء در نظر بگیرید، قطعاً این مسئله خلاف است چون سائل اول شیئت را مورد نظر آورده است یعنی شیئی که در خارج هست یا در خارج می تواند باشد بنا بر یک قضیه مفروضه شرطیه چه خصوصیات و آثاری دارد، پس شیء همیشه هست حالا در اینجا به اسم و تلفظ

۱. التوحید، ج ۱، ص ۶۹.

آورده شده است و در سؤال از ما هو این تلفظ ندارد
باز شیئت در جای خودش مورد لحاظ است.

ماهیت نداشتن ممتنع بالغیر و محال ذاتی

تلمیذ: یعنی ممتنع بالغیر و محال ذاتی ماهیت

ندارد؟

استاد: ندارد. یک مفهوم است و ماهیت ندارد.

شما برای عدم چه ماهیتی تصور می‌کنید؟! هیچ!

چون ماهیت ندارد عدم است، وجودی که ماهیت

ندارد آن وجود مساوی با عدم است و منظور از

ماهیت همان تشخص است اعم از اینکه ماهیت

باری باشد که **الحق ماهیته اینته** یا اینکه ذات

خارجی باشد چه مبدعات که در مراتب تشکیک در

وجود، خودش ماهیت است یا اینکه در مورد صورت

و ماده که ترکیب از جنس و فصل باشد، خودش

موجب ماهیت است ولی چیزی که عدم و معدوم

است [ماهیت ندارد].

ببینید یک وقت شما حیوانی را در ذهن خودتان

تصور می‌کنید که آن حیوان معدوم است ولی شما به

آن حیوان در ذهن خودتان وجود دادید، حالا که به

آن وجود دادید ماهیتش را ترسیم می‌کنید و

می گویند که من حیوانی را در ذهنم ترسیم کردم و می خواهم در صورتی که امکانات داشته باشم با این تکنیک امروز و با این وسایل امروز با ترکیبات ژن و این مسائل جدید امروزی در خارج گوسفند و غنم شش پا و سه سر پانصد کیلویی تولید کنم و این هم خصوصیاتش است، نقشه این را هم می کشید و جلوی همه می گذارید و به همه نشان می دهید. این در اینجا وجود پیدا کرده است منتها وجود خارجی پیدا نکرده و وجود ذهنی است و آن وجود ذهنی شما باز دارای ماهیت است گرچه در خارج نیست ولی ممکن است که در خارج تحقق پیدا کند و یک گوسفند سه سر شش پای پانصد کیلویی هم درست کنند شما می گویند که همین که من در ذهن آوردم الان در خارج هست.

به عبارت آخری نقشه‌ای را که می خواهید برای ساختمان بکشید، ساختمان که هنوز وجود خارجی ندارد چطور آن نقشه را می کشید؟! یک مهندسی که می نشیند و یک نقشه می کشد مگر غیر از این است که مهندس چندتا خط این طرف و چندتا خط آن طرف [می کشد] و در اینجا دستشویی را قرار

می‌دهد، آنجا را حمام می‌گذارد، آنجا اتاق خواب
می‌گذارد و آنجا را سالن قرار می‌دهد؟! و بعد
می‌گوید که آقا از این خوشتر می‌آید یا نمی‌آید؟
شما سؤال می‌کنید که این ساختمانی که می‌خواهی
برای من درست کنی چندتا اتاق دارد؟ این ساختمان
چند متر است؟ شمالی است؟ جنوبی است؟
خصوصیاتش چیست؟ دو طبقه است؟ یک طبقه
است؟ در کدام قسمت شهر واقع است؟ مصالحی که
می‌خواهی در این ساختمان به کار ببری چیست؟ این
ساختمان چند سال دوام دارد؟ می‌خواهی چطوری
بسازی؟ آیا می‌خواهی با شیروانی بسازی یا مسطح
درست می‌کنی؟ این خصوصیات که شما درست
می‌کنید، همه سؤال از ماهیت است درحالی که هنوز
وجود ندارد. شما که این سؤالات را می‌کنید بر چه
اساسی است؟ براساس یک امر موجود که آن امر
موجود یک امر ذهنی است.

تلمیذ: یعنی در واقع نفس‌الأمری را شیئیت معنی
می‌کنید.

استاد: حالا نفس‌الأمری به عنوان واقع نه، به عنوان

وجود اعم از خارجی و ذهنی [مدتظر است]، آن وجود خارجی تشخیص دارد یا ندارد؟ یک مهندسی که این ساختمان را در ذهنش ساخته و بعد این را به روی کاغذ آورده واقعاً این فعل نفسانی و این اعمال و تعامل نفسانی در خارج انجام شده یا نشده است؟ البته شده است، بیچاره یک هفته وقت گذاشته است و صبح و شب نشسته و با آن مغزش کار کرده و بعد کاغذ آورده و مدام خط را این طرف و آن طرف کرده است و آخرش می گوید که آقا این نقشه مطابق با آن مسئله ذهنی است پس الآن یک امری واقع شده است منتها آن هم در واقع نشده و در ذهن انجام شده است.

بنابراین ماهیت عبارة اخروی تشخیص یک امر خارجی است حالا آن امر خارجی در عین خارج باشد یا اینکه در وجود ذهنی باشد که البته مرحوم آخوند هنوز آن را در اینجا مطرح نکرده اند و در واقع یک قدری زود این سؤال مطرح شد. آنچه که مورد نظر است و در این جلسه می خواستم عرض کنم فقط این است که بحث در مورد ماهیت همان طوری که در سال های گذشته کراراً عرض شد، یک بحث بسیار دقیقی است که به نظر می رسد که

هرچه بیشتر راجع به آن صحبت بشود [باز جای بحث دارد] گرچه درعین حال الآن یک قضیه‌ای است که شاید با یک نظرۀ ابتدائیه یک مسئلۀ روشنی باشد ولی به خاطر آن رقت و لطافت و ظرافتی که در ارتباط بین او و وجود هست در بسیاری از اوقات انسان جای آنها را عوض می‌کند و به جای وجود ماهیت و به جای ماهیت اسمش را وجود می‌گذارد [و این به خاطر] آن رقتی است که دارد و همین مسئله است که در مواردی می‌بینیم که کلمات بزرگان در موارد مختلف دارای یک نوع اضطرابی است که در مسئلۀ ماهیت در اینجا مطرح شده است. و از جمله همین قضیه و همین مسئلۀ مانحن‌فیه است، در همین مسئله‌ای که مرحوم ملاصدرا می‌فرمایند و تفسیری که در اینجا در مسئلۀ ماهیت شده است و در اینجا به خود وجود متشخص برمی‌گردد یعنی در واقع سائل دارد از آن وجود متشخص که با این دو چشمش می‌بیند سؤال می‌کند. برگشت این قضیه به این مسئله است که این شیء را که سائل با این دو چشمش می‌بیند و از

وجودش می‌پرسد، از وجود آن هیچ‌وقت سؤال نمی‌شود بلکه از تشخیص سؤال می‌کند و به وجود کاری ندارد، وجودش را احساس می‌کند مثلاً دست می‌زند و می‌فهمد که الآن یکی در اینجا هست، حالا چه دست بزند یا با چشمش ببیند یا صدای نفس کشیدنش به او برسد بالأخره در اینجا یک احساس وجودی می‌کند. سائل در این سؤال از این شیء دنبال چه می‌گردد؟! دنبال وجود می‌گردد که دارد می‌بیند، در خود اصلِ بودن چه فرقی می‌کند بین اینکه انسان در اینجا باشد یا این درخت چنار در اینجا باشد؟! هر دو هست. در بودن، احساس بودن، مفهوم بودن و آن درک بودن، در هر دو در اینجا وجود دارد و در همهٔ اینها هست و در اینجا احساس بودن را می‌کند و آنچه را که بعد از این بودن به دنبالش می‌گردد ماهیت شیء است و ذاتی آن است. می‌دانم الآن در اینجا یک چیزی در جلوی من ایستاده است ولی چشمم خوب نمی‌بیند که اینکه در جلوی من ایستاده آدم است یا درخت است؟ در اینکه یک چیزی ایستاده حرفی ندارم، نسبت به او که مطلبی ندارم. سائل در مفهوم بودن که حرف

ندارد چون می بیند که الآن یک چیزی هست حالا
چه با دستش دست بزند می فهمد که یک چیزی
کنارش هست یا اینکه فرض کنید که حرکت کند و
از حرکت و تموج هوا احساس می کند که یکی
کنارش نشسته است. فرض کنید از اینها هم گذشته
چشمش هم حتی خوب نمی بیند ولی به طور مبهم
یک فردی را می بیند و باز احساس می کند یک فرد
نشسته است، از همه این احوالات سؤال نمی کند؛ از
اینکه یک فرد نشسته است سؤال نمی کند بلکه سؤال
می کند اینکه نشسته است کیست؟ از او سؤال می کند
که آیا ایشان آقای طهرانی هستند یا اینکه یک نفر
دیگر است؟ می خواهد از او بپرسد و این سؤال از
ماهیت می شود پس این سؤال از وجود نیست چون
وجود را [نزد خود] دارد. بله! بحث [به این]
برمی گردد که این وجود چه تشخصی دارد؟ آیا این
تشخص، تشخص به این شکل و شمایل است
یا اینکه تشخص و تشکل به شکل و شمایل آقای ...
است؟ تشخص، ماهیت می شود.

بحث سائل همیشه راجع به تشخص در وجود

پس اصلاً هیچ وقت بحث سائل راجع به وجود

نیست و بحثش راجع به تشخیص در وجود است و تشخیص در وجود هم همان ماهیت، ذاتیات، آثار، خواص و خصوصیات آن شیء است حالا چه اینکه در وجود خارجی باشد یا در وجود خارجی نباشد.

إن شاء الله در جلسه بعد بینیم که تتمه مسئله چیست، خود رفقا این حواشی را بخوانند که حواشی، حواشی خوبی است؛ هم حواشی مرحوم علامه و هم مرحوم سبزواری بسیار حواشی روشن کننده و موضّح است.

عدم طرح بحث جزئیت و کلیت در ماهیت

تلمیذ: سؤال از جزئی سؤال از ماهیت نیست، وقتی که از ماهیت سؤال می شود، سؤال از کلی است؟

استاد: اصلاً در ماهیت جزئیت و کلیت نمی آید.
تلمیذ: شما می فرمایید که بعضی مواقع نسبت به اصل وجود در اینجا یا از نوع شخص سؤال می کند یعنی در واقع اصلاً فصلش برای من مشخص نیست که این حیوان یا انسان یا شجر یا چیز دیگر است، گاهی اصل وجود است و وجودش مبهم است و این اصلاً نوعش برای من مشخص نیست.

استاد: ببینید سؤال از ماهیت به طور کلی هیچ ارتباطی به جزئیت و مصداق خارجی ندارد و به یک مسائل کلی برمی گردد یعنی برگشت خود ماهیت [به مسائل کلی است] لذا در بحث جلسه آینده هم خود مرحوم آخوند این مسئله را ذکر می کند که اصلاً در ماهیت جزئی و کلی نداریم.

جزئی و جزئیت از جمله آثار وجود

جزئی و جزئیت که عبارت از تشخص باشد از آثار وجود است و به ماهیت کاری ندارد. وقتی وجود یک وجود متشخصی شد آن موقع شما به او اشاره می کنید ولی همین وجود زید، وقتی می خواهید از ماهیت او سؤال کنید در جواب اینکه این چیست چه می گوید؟ می گوید که حیوان ناطق است. آثار دیگرش اینکه عالم هم هست و متقی هم هست، ببینید همه کلی است! کاتب هم هست و شعر هم می گوید و ورزش هم می کند، همه سؤال ها کلی است. این کلی ها را کنار هم می گذارید و زید می شود.

تشخص وجود، موجب امتیاز آن از سایر وجودات

ولی آن چیزی که زید را زید کرده و قابل امتیاز

با بقیه کرده اینها نیست بلکه آن تشخیص در وجود است یعنی وقتی که وجود متشخص شد آن موقع شما بین او و بقیه فرق می‌گذارید و از آن وجود متشخص این کلیات را برمی‌دارید و انتزاع می‌کنید که اولاً این حیوان است چون می‌بینید حرکت می‌کند، انسان است چون می‌بینید که نطق و فکر و تعقل دارد، صحبت می‌کند معلوم می‌شود علم دارد، شعر می‌گوید پس معلوم می‌شود قریحه ذاتی دارد و همین‌طور **هَلَمْ جَزَّأً**.

لذا بحث راجع به اینکه ماهیت جزئیت و کلیت برمی‌دارد یا خیر، بحث بعد است و صحبت این جلسه ما این بود که چه ما از یک امر مبهم کلی به عنوان طبیعت کلیه سؤال کنیم و چه اینکه از امر مشخص خارجی سؤال کنیم، در هردوی اینها وجود، مورد نظر سائل نیست و مفهوم وجود یک مفهوم جدایی است که جدای از ماهیت به ذهن می‌آید. حالا این وجود چه خصوصیتی دارد، آن یک مطلب دیگر است. بنابراین چه سؤال کنیم که **ما هو؟** یعنی خصوصیاتش چیست، و چه سؤال کنیم از اینکه **ما به الشیء هُوَ هُوَ؟** این شیء موجود که

مورد نظر ماست چه خصوصیتی دارد، هردوی اینها یکی است زیرا در سؤال هیچوقت وجود مطرح نیست بلکه خصوصیات مطرح است. این حرف ما بود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد